



روز شنبه بیست و چهارم از محرم الحرام ۱۲۹۵ هجری

قیمت بکلیفرا بکتابخانه

قیمت اعلان سطر ده شاهی

اداره قیمت در چهارم قسط

بیست و ششم از نو به ماه فروردین ۱۲۷۸ هجری

هر کس اخبار و اطلاعات علی مدار الطباعه نماید

بفرستد درین روز نامه باسم خود او نوشته

خواهد شد

روزنامه علم

تصتی

احتمال کلی میرود که این کلمه بچلو و نیز در اصل پارتی باشد که عبارت از طوایف پارت و پارسهاست و بسبب کثرت استعمال بچلو شده اما کلمه پاکتو که هردت ذکر مینماید شک نیست که مستور همان افغان است و هر چه در تواریخ یونان بیشتر وقت و ملاحظه نمایم این اعتقاد راسخ و بر ثبوت نزد بکتر میشود و دران تواریخ افغانها را تشبیه کرده اند بچنگ که ما بلتر بطرف شمال منزل دارند و نوشته اند که لباس پاکتونها از پوست مسلح بچنگ و تبر و کمان بودند

کلمه پاکتوی افغان شبیه است بکلمات و تلفظ اهالی کوهستان که بسیار سخت و برای استماع سنگین و مورث ابدی است و مردیست که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمودند که زبان کوهستانها زبان اهل جهنم است دبر زمانه زبان مزبور را خارج از السنه اولاد سام میدانستند و غافل از تناسباتان زبان با السنه هند و اروپا بودند مدتها هم مشکلی بودند که این متعلق بشعب ایرانست با هند و لی تراپ و اعظ که الان در شهر مونیخ معلّم استا بنمسئله راحل نموده و معلوم کرده که این زبان ایرانی و هند است و لی نسبت آن بچنگ بیشتر است و الان زبان افغانها شباهت تام بزبان هند جدید دارد و نوشته اند

افغان بزبان فارسی است

بقیه اخبار از فصل الله حکیمباشی

دروس با تم کوفتی عبارت از کهنه مسبره حاله در دریم جراحی کوفتی است و ابتدای این مائه بعضی وجود انکار کرده اند ولی اقوال آنها را وقتی نیست و در بعضی احد بر اینم رسد که منکر بوجود آن بتواند شد و پروس امراض جمعی را بعضی مخصوص بنوع انسان دانسته اند و جمعی خواسته اند بدانند که بچوان نیز اثر دارد یا نه برخی بچوان کوفته را نبردند و بعضی دیگر نتیجه بدست آورده اند مانند او پاس لرون که شانکر بیوز نیزه سرایت دارد و بعد دریم انرا از آن بوزینه گرفته و با ناس کوفته در روی جلد همان اعراض بدوی را حاصل نموده و این امتحان را بر جمیع دانشمندان این فن نتوانست ثابت نماید حتی کو پرید صاحب بر این مطلب ابراد نمود تا آنکه در لئون دبدای نام جراح معروف و مشهور

بنابر مسطورات روزنامه تور و دوند خود طایفه افغان از ما خدایم خود بپذیرند و نمیدانند کلمه افغان چه بوده و از کجا آمده است تحقیقات علیهم نیز تا کون کشف وصل این مسئله را ننموده طایفه مزبوره خود را با پاکتونها مینامند و در جمع ماکه علامت جمع است بر این کلمه افزوده پاکتونها میگویند و بجهت آنکه همین کلمه باشد که از کثرت استعمال تغییر یافته و رفته رفته بکلمه افغان مبتدل شده باشد بعضی معتقدند که اصل این طایفه از نژاد یهود و یکی از شعبه و ازده کان بنی اسرائیل اند که متفرق شد ظاهر این عقیده را صحیحی نباشد زیرا که سپاه و بشره و زبان افغان معلوم مینماید که آنها را شباهتی بیهود و سلسله بنی اسرائیل نیست از کتب و نوشتهجات افغان نیز درین باب چیزی نمیتوان فهمید زیرا که مؤلفات آنها با ساطیر و افغانه شبیه و از اول پایه و است در درجه تابع و تصنیف هنوز پاره خود را بالا نگذاشته لهذا قابل اعتماد نیست و بصیرت تاریخی بواسطه این قسم نوشتهجات از حالت قدیم افغان نمیتوان حاصل نمود بجز حال اعتقاد عموم طویف بر این است که در و د طایفه افغان بر مملکتی که خالادران ساکن اند یعنی افغانستان حکمران مینماید و خراسان با فغانستان آمده اند و ظاهر این بنفکره خالی از صحت و حقیقتی نباشد زیرا که از علم سباق تواریخ مضمون میگردد که وطن اصلی افغان در سمت شمال ایران بوده

کلمه پاکتو قدیمی است و (درن) و (لاسن) که در و نفر از علمای معتبرند صریح گفته اند که پاکتو همان پاکتو است که هردت مورخ مشهور یونان در تاریخ خود از آن ذکر می نموده و میگوید بکدسته از لشکر ایران طایفه پاکتو بودند و فی الحقیقه شباهت این دو کلمه بکد بکر زیاد و کلی است و از اینجا میتوانیم استنباط نمود که زبان افغان از پنج قرن قبل از میلاد حضرت مسیح علیه السلام الی الان بیگمالت بوده و مانده و مطلقا تکمیل نشده و مؤید این مطلب آنکه کلمه پاکتو نه در لغات ایرانی و نه در الفاظ هند یافت و دیده میشود در کتب سانسکریت کلمه بچلو بسیار ذکر شده ولی چند طایفه با این اسم موسوم بوده اند چنانکه اهل ایران خود نیز معتقد با این مطلب مینباشند

مندان و قوی بنی و بی...

انفال مرض کوفت یا بجهوان بقوت رسانند بدن قسم که آن ریم را بگویند
و خرگوش سفید گویند و بعد از گرفتن و بروز قرصه آن ریم را از یکی از آن
حیوانات گرفته بخود گویند و شانکر حاصل کرد و جمعی بر آنند که این مرض
مخصوصاً آلات تناسل است ولی این عقیده دلالته بر سهولت آن میکند
نه باختصاص مکان آن

و بروس کوفتی شبیه بپنار و بروس هاست و نمیشود که جدا نمود از ریم با
از مواد ریمی که از جراحت کوفتی مینماید و در صورتیکه جراحت ماس و آلود
برنجی از نسوج بدن شد بعد از چند روز آن نسج از حالت طبیعی خارج گشته
مخروج و متفرج گردد و بعضی اوقات آن نسج را بدوامتورم و متبلیج نموده و بعد
متفرج نماید و اشخاص که دارای نیم مرض من گویند یعنی هنگام کون مرض
آن مرض را بد بگری سرایت نخواهند داد ولی ممکن است طفلان که در پندت کون
مرض از این اشخاص بوجود آیند بارت با آنها منتقل شود ولی بعد از آنکه آن
تخم اثر خود را در نسوج بدن نمود قرصه پدیدار شده ترشح مرضی حاصل کرده
تعباً و حاضر برای انفال بد بگری شود

ریم امراض جماعی همیشه بیک نسج است آنکه گاه شد بد و گاه خفیف است نه
از باب وجودت و در اوستیم است با جودت و در اوستیم منوط بز یاد و کمی آنست بلکه
بسته با استعداد مزاجی شخص است چنانچه بعضی اشخاصند که هیچ استعداد با تنگ
این مرض ندارند و اغلب با اشخاص کوفتی جماع کنند و مبتلانشوند سهل است اگر
ماده کوفتی یا بنیشترا با آنها بگویند نیز مبتلانشوند و در بعضی هم این عدم ابتلا
موقتی است گاهی هم شود که بعضی حالات اتفاقاً ملامت از مجاورت با جلد
ریم امراض جماعی گردد

بعضی بر آنند که با وجود اختلاف صوری زبانی که در این امراض جماعی هست
طبیعت آنها یکی است چنانکه اگر ماده بغشاء مخاطی آلات تناسل سرایت کند
مورث توهم آن شده و طبیعتی ریمی شکل از آن سهلان بجهر رساند که آنرا سوزنک
نامند و اینجا که همین ماده مورث بروز تقرحات چند شود از اشخاص کوفتی
خوانند اگر چه آن در مرض ظاهر و صورتاً فرق زبانی زهم دارند و بسیاری
منکر اند اما طبیعتاً این دو علت را ولی گویند که در هر یک از این دو علت پاره
عوارضات مزاجی رخ نماید که سبب جزفاً جماع نمیشوند داشته باشد و برخی
چون در بگری دانند و گویند که این دو مرض را بجمالت خود گذارند بعد از چند
روز که شود که علامات ثانوی در سایر مواضع بدن ریم میرسد که سبب جزئی از این
امراض برای آنها نیست و بعضی از اطباء معتقد بر دو و بروس شده اند که سوزنک
و بگری کوفتی و گویند که حال است از سرایت سوزنک ساده یعنی بدون جراحت کوفتی
گرفت عارض شود با از سرایت کوفت سوزنک بد بد شود و مسبور بگری بزد کترین
حالی این اعتقاد است و مسوکر بزرگان این است که این عقیده را تسلیم نمیشوند

و بعضی از مجربین معتقد دیده اند که با سوزنک ساده بعضی اختلافات مزاجی
مانند ثورات کوفتی و جراحت حلق و درم عظام و غیره همراه داشته و مدعی
بر این اند که ممکن است از گویندن ریم سوزنک یا بنیشترا شاکر بگری کوفت حاصل
شود و مسبور بگری بقراین قول را نیز مسلم ندارد

اینو کولاسهون یعنی گویندن ریم کوفتی فی شخص کوفتی و سبب بلیز اسپون یعنی
تکرار گویندن ریم کوفتی در شخص سالم برای حفظ از سرایت

در باب گویندن ریم کوفتی گفتگو در دو قبولش بسیار است و چون این جراحت
حاصل میتوانند با غافرا با و در مل و غیره همراهی کنند و نیز خود آن تفرج اگر
بمجهت آنها هم منجر نشود اغلب شفا حاصل نمیکند مگر بعد از بیست و هفت روز
و بعد هم اثر بدشکلی از آن مادام العمر باقی میماند لهذا میگویند گویندن ریم
کوفتی جماعی علی است خطر و غیره بخاز ولی این مطلب هم میرهن و معلوم شده که از
تکرار گویندن ماده کوفتی بیک شخص سالم عمل منجر باین میشود که این شخص دیگر
مادام العمر متاثر از ریم کوفتی جماعی نمیشود و محفوظ از سرایت است و بروس
امراض جماعی غالباً از آلات تناسل سهلان مینماید و اغلب اوقات سرایتش منجر
سالم از جماع و در حالات تناسل است ولی میتوانند که در مواضع دیگر هم بروز کند
از برخوردن آن مواضع بر ریم کوفتی مانند مقعد و مستقیم در ملو طبق و در بقا
و گوش و حلق در کسانیکه مایع و بوسه کنند و در پستان دایره در صورتیکه ظلم
شیر خوار مبتلا باشد و این ریم امراض جماعی هنگامیکه وارد معده شود ببلد
انکه حلق و کلورایا ببالاید در اینجا تحلیل رفته بصیحو جعل موضعی و مزاجی از آن
بظهور نمیرسد و این مطلب بقوت و وضوح پیوسته

در سبب بلیز بدوی این مرض بر سه نوع است اول شاکر یعنی زخم کوفتی در
بلیز تراژی یعنی سوزنک سیم بوبن یعنی خبارک

اما شاکر پری مہتف یعنی کوفت بدوی عبارت است از تفرق اتصال
در بیان موضع از بدن که حاصل شده باشد از برخوردن با از گویندن ریم سبب بلیز
و این تفرق اتصال چون اغلب بواسطه جماع سرایت کند لهذا در مردان پدید
شود در سرفصلی بزرگ به بند ذکر و در پوست خسته گاه و در خندانند
و سرفصلی پوست زک و بنفصه و در زنان در غشاء مخاطی ابتدای فرج یعنی
لب بزرگ و کوچک و ابتدای مجبل و خود مجبل و در غنق دم و گاه در تمام طول
این مجری و در سایر مواضع بدن چه در زنان و چه در مردان هر موضعیکه
ماس با ریم کوفتی گردد بروز نماید و در سرانگشت اطباء که مشغول بمعالجه
مبتلایین با این مرض اند خاصه انگشت سبابه آنها نیز بروز نماید بالجملة نطفه از
نفاط بدن پانته نمیشود که در آن شاکر بروز نماید پس از ماس با ریم کوفتی
ابتدای مرض عموماً از سه الی هشت روز پس از جماع ناپاک کوفتی ابتدای
بروز آن است و باشد که هفت هفته طول کشد و گاه در بیست و چهار روز

بروز نماید و این دو مدت کون بسیار ناداست و از انتهای جماع تا ابتدای
 بروز مرض را بغیر آنکه با سپون یعنی هنگام کون مرض نامند و بعضی
 نیز عقیده آنت که چون ریم کوفتی به بدن رسد فی الفور جذب شد مزاج را
 فاسد ساخته بعد علامات موضعی کوفت بروز کند و مسبور دیگر نیز زمان
 کون مرض را قابل نیست مگر کوفت در بدن بدون کون و فوری
 و امتحان نموده که اگر با بیشتر ریم کوفت در یکی از مواضع بدن بگویم همان آن
 آن موضع سرخ شد بشیر در آن بجز سید متبخر کرد بدون اینکه هیچ مصله
 در بروز علامتش بجز سید و لهذا مگر کوفت از هنگام جماع تا بروز
 علامات موضعی هم میرسد بسبب آنست که ریم کوفتی سطح بشیر را فقط آلوده
 نموده و زمانه برای خراب کردن بشیر لازم دارد و این مدت را اطلاق بر زمان کون
 مرض فرض نموده اند و باعتبار مسبور کوفت اول بطور محسوس در عضو
 اثر نماید و بعد آثار مخصوصه خود را ظاهر سازد و مسبور کوفت ابراد بر
 دیگر مینماید بر اینکه سلسله فرق است مابین کوفت بدن ریم با بیشتر و سرایت آن
 ریم از شخصی بشخص دیگر و بعلاوه چنانکه هنگامی برای کون در جمیع امراض
 دپرسی میباشد باید در بیمار هم باشد و بعضی اطلاق بر آنند که زخم کوفت در
 ابتدا مرضی است موضعی و برخی دیگر او را از ابتدا مزاجی دانند بقیه در زیر

بقیه اخبار حفظ صحیح مزاج ابو الحسن که حکیم باشی
کتابخانه نیر مبارک در تغذیه

عادت غذای پیران را باید با اطفال شباهتی باشد چنانکه ایشانرا هم چند نوع
 غذا در شبانه روز باید بنهان قسم غذا به ملایم و دندان کبر باشد بدون عشر
 هضم و جمیع غذا به حرکت را باید متروک دارند ولیکن از اینجا که ضعف آلات تغذیه
 پیران گاهی عمل هضم ایشانرا بطبیعی و مشکل مینماید و مانند اطفال طبیعت
 قوه هضم بسرعت ندارند و هم اشتها ایشان بقدر اطفال و قوه لازم ندارند
 یک نوبت غذا خوردن بسیار از ایشانرا کافیت و درین یک نوبت هم
 کم بودن ماده غذا به غذا ایشان شرط است پس عموماً پیران را کم خوردن
 شایسته است تا بنهرا ایشان با تقوی مناسب باشد و آنان که خیلی وقت
 کرده اند درازی عمر را بدین جهت یافته اند و پیر پر خور همیشه در حالت فرخ
 و یک نهاد کامل او را قاتل است و مادر اینجا بطور مثال مضمون کاغذ بر آنکه
 یکی از پیر مردان دهانه بچکی از حکمای فرانسه نوشته مذکور میباشد
 (من در سنه مراد و هفتصد و شصت و سه مسیح متولد شده ام و حال خود
 سال از عمرم گذشته و قوتم آنقدر باقیست که در پاس ساعت متصل میتوانم
 در کوههای بلند و پست و بلندهای واقع درین ده راه بروم و عضلات
 خستگی عادت غذای که در بقیه من بدان هدایت کرده این است که در فصل سبزه

فالباً از مبهوه تغذیه نموده و هرگز اشیر الکلی نخشد هیچ وقت جای
 تقوی نوشیده ام و عادت با استعمال دود نکرده ام کمی از عادت من مطلع
 نشد پس این مثالی است که هر پیران باید سرمشق خود کنند جهت نفع
 تغذیه غالبی مبهوه که این مرد کن نافع دیده همان است که کفتم غذای پیران
 باید ماده غذای کمتر باشد و البته این اشیر به بیفایده از قبیل چای و قهوه را
 ضرر بیشتر از نفع است عادت در دسپنه های ساله و قوی را مفر است تلخ
 رسد بسپنه های ضعیف پیران و خستگی آلات تنفس ایشان

عادت غذای زنان نیز مانند مردان نیست چه عمل حیض و زاین بدن و شیردان
 و سن پاس را هر یک عادت مخصوصه تا آنکه کلبه ضعف مزاج ایشان مقتضی
 آن است که غذای ایشان اندک و ماده غذا به آن کمتر باشد و نیز زنان را ملاحظه
 عمدت از کارهای دشوار معاند داشته و از اغلب اسباب ضعف مزاج که
 مردان دو کار دارند سپهر میزند و بدین جهت اسباب تحلیل ایشان کمتر است
 ولیکن نه بقدر اطفال که زنان هم مانند اطفال متصل شام و نهاد سبک و مکرر
 باشند و برخی اغراق در نزدیکی مزاج زنان با اطفال کرده اند ولی از مقایسه
 قوه هاضمه زنان با جوانان و اطفال معلوم شده است که عادت غذای ایشان
 مابین اطفال و جوانان است اما سالی که غالباً ما به امتیاز زنان از مردان
 میباشد معددت از طبیعت ایشان میخواهد چه اگر همیل خودشان باشد چه
 زنان در غذا زیادند و در مزاج و حالت هر کس را در عادت غذای اثر
 مخصوص است چنانکه اشخاص سبط و سخت گوشت که مزاج دموی دادند
 باید مخصوصاً تغذیه از مواد سبزه نموده و کم خوراک باشند و اشخاص
 لغایت مزاج و نرم اندام برخلاف باید تغذیه از غذا به قویتر کنند تا خودشان
 مستغنی و قوت آلاتشان بقدر کرد در باب انتخاب غذا به تفصیل اثر
 هر یک از آنها را در مزاج مختلفه بیان مینمایم بقیه در زیر

بقیه نام مسیبن بن قیس بن شیبان
 سبوطی که از صحابه است نقل مینماید که المغیره بمصر نزد المقوقس آمد
 بعد از مراجعت بعربتان در سنه پنجم هجری مسلمان شد و سال پنجم
 در رمضان بسن هفتاد سالگی در گذشت صاحب کتابی از غذای شرعی از
 المغیره نوشته از جمله کتب المغیره ابن شعبه بن ابی عامر ابن مسعود بن مشاب
 ابن مالک بن کعب بن عامر ابن سعد بن عوف بن کاسی که نیز به تقیف مشهور
 بود قبل از آنکه مسلمان شود ملقب باوعیسی بود و بعد از قبول اسلام
 ابو عبد الله لقب یافت بواسطه تندى هوش و حصافه عقل و استعداد
 و قابلیت خود در میان عرب مشهور بود و همچنین جهت او را الرای نامیدند و
 ماموریه های متعددی با و داده شد از جمله از جانب ابوبکر نزد رستم سردار بزرگ
 پادشاه ساسانی رفت که گفت کوه های عمده نماید

بوجوب قول محمد بن سعد کاتب الواقفی المغیره از خانواده بود که مشغول خدمت
 مذهب کلام بودند و بسیار در دین تعصب داشت بعضی اعراب بنی مالک زلف
 ثقیف عزم کردند که نزد المقوقس روند و بعضی هدا برای او بردند المغیره
 نیز با آنها همراه شد و عموی او عوروات بن سعد و مانع شد گفت که تو
 از دست احواف هستی و کسی ازین دسته با آنها نیست و قبول گفته عموی
 خود را ننموده روانه شد و فی الحقیقه بین راه و در دربار المقوقس المغیره
 مسخره میزبان گردید که کینه زیاد از ایشان در دل گرفت و یک روز زهر رنقا
 مست و مقتول ساخت شماره رفقای او سیزده نفر بود هر چه آنها همراه داشتند
 و المقوقس ایشان انعام کرده بود تصرف نمود و برای آنکه مبادا اقوام مقتولین
 در صدد انتقام برآیند غایم خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد با عزم
 جزم قبول دین اسلام نمود و مجموع آنچه تصرف شده بود تقدیم خدمت حضرت
 کرد جماعت بنی مالک در طایف مستخضر شده خواستند با احواف جنگ در
 اندازند عموی المغیره خونهای مقتولین را ببلد و جنگ را بمصالحه بلانمود
 خلاصه المغیره از آن زمان بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میبود و با
 آنحضرت بجنک حدیبیه رفت و در جنگهای عربستان و مز و بوطای و ایران
 و شامات همراهی داشت تا بحکومت بصره رسید بعد حکومت کوفه با و مقرب
 گردید تا زمان وفات خود در کوفه بود و در جنگ پارموک بک چشم او کور
 شده همین مغیره از جانب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بشکستن
 لات مأمور شد

جهت مسلمان شدن مغیره را سبوطی طور دیگر نوشته یعنی کفکوی ابو سبوا
 کبش را جهت قرار داده چنانکه پیشتر ذکر شد
بقیه اخبار من انصرت طبیب مخصوص مد کبر شایار که
قال الفنون

قدنا از تشریح و اعمال مغایره و نخاعیه و اعصاب مستخرج از آنها فی الجمله
 اطلاعی بود ولی از تشریح و عمل طبیعی اعصاب بطبه با نیابت بهیچوجه
 آگاهی حاصل نبود این اعصاب از محاذی فقره اول عنق ابتدا و از جانب
 قدام و خلف و طرفین ستون فقرات نزول نموده تا میسند بعجز و عصب
 در این مسافت شعب کثیره و شبکات عدیده از آنها خارج و منعقد گردید
 باعضاروند و سبب شوند صدور ناشیه آنها را من جمله محاذی ثقبه هر یک
 از اعصاب نخاعی که میسند شعبه از آنها جدا شده داخل نخاع گردید بجهت رساندن
 احساسات خارج را بدو و بر گردانیدن حکم حرکت را باعضاد اعصاب
 اعصاب ثابت چون بقلب سندا چند شعبه بر او داخل کنند بجهت تنظیم
 حرکات قلبیه و چندین شعبه نیز بر پر فرستند بجهت امداد حرکات انقباضیه
 و انبساطیه آن و چندین شعبه بکبد دهند بجهت ترشح و تولید صفرا که عمل

مخصوصاوست و چندین شعبه بکبد داخل کند از برای تجزیه بول از خون
 و نیز شعب کثیری بمعده و امعاء و طحال و لوز المعده دهند بجهت تجزیه
 داشتن عمل تغذیه و چندین شعبه پستان و رحم و مجبل و قضیب و انبیه
 و غده و ذی وارد نمایند از برای بجا آوردن اعمال مخصوصه آنها
 تمام شعبی که ازین اعصاب منتشر و پراکنده باعضاد میشوند اول شبکات
 چندی از آنها منعقد میگردد پس از آن مجا و با شراپین شده وارد عضو
 و آلات او گردند در وقت مجاورت با شراپین شعبت قاق کثیری در او وارد
 کنند تا حرکات انقباضیه و انبساطیه آن مجری شود

این اعصاب اعصاب بطبه گویند بجهت آنکه ربط میدهد اعصاب حتی در
 حرکتی را با هم و آنها را با اعضا و اندام بدن و اعصاب بنایته گویند زیرا که
 بیشتر اعمال تغذیه و دوران دم و ترشحات بدنیه بواسطه آنها مجری شود
 اعصاب کانکلوئیه گویند برای آنکه چندین عقده عظیمه از آنها بوجود آیند
 که مرکز و مبدأ اثر اعصاب مسطوره آنها خواهند بود
 از امتحانات کثیره که اهل تشریح بجا آورده اند معلوم شده است که اگر عصب
 دماغی یا نخاعی عضو پراقطع کنند علاوه بر نقصان حس و حرکت عضوی
 حرارت آن موضع نیز قریب پنجد درجه کمتر شود ولی بالعکس اگر عصب بطبیعی عضو
 مقطوع با فاسد کنند حرارت عضو مذکور پنجد درجه افزوده شود و شراپین
 انقباض حرکت افشند و وسعتی در فضای آنها پیدا شود

قبل ذکر شد که در نخاع نقطه ایست محاذی فقره اول عنق که اگر بر آن نقطه فی
 الجمله صدمه وارد آید فوراً حدقه منقبض شده عی دست در سببش آنستکه
 تاری انقباض از عصب بطی صعود نموده و بدو در ثقبه عنقیته کشاید شود بجهت
 اتساع آن و تاری از عصب زوج سیم دماغی که عصب محرک غام مقله اش گویند
 نیز خارج شده بدو در ثقبه مذکوره احاطه نموده بجهت ضیق نمودن آن

اگر در وقت ایضار و روشنی زیاد بچشم وارد شود دماغ حکم انقباض بعصب
 زوج سیم دهد و اگر نور قلیل بچشم داخل گردد حکم انبساط بعصب بطی دهد
 این حالت را بجز در کبریه میتوان مشاهده نمود اول صبح که نور ضعیف است
 حد قران بقدری وسیع است که نصف فضای چشم او را گرفته است و نصف
 النهار که روشنائی کمال شد و دارد در ثقبه عنقیه آن بقدر تنگ است که بیشتر از نقطه
 هرگاه عصب زوج سیم دماغی با صدمه با افتی رسد عنقیه متسع گردد زیرا که
 عمل عصب بطی که وسیع کردن حدقه است تفاضل پیدا کند و بالعکس اگر
 عصب بطی با صدمه با افتی وارد شود عنقیه منقبض و ضیق گردد بجهت آنکه
 عمل عصب زوج سیم که انقباض حدقه است بر عمل عصب بطی تفاضل پیدا کرده است
 ازین مذکور است چنان مستفاد میشود که اعصاب و بطیه هم علاوه بر اعمال مخصوصه
 خود مانند اعصاب مغایره و نخاعیه هاری حس و حرکت خواهند بود بقیه در فرجه
 محمد من